

دائو شیوهٔ آبگونه

نویسنده:

آلن واتس

مترجم:

مجید آصفی

کلام شیدا

واتس، آلن ویلسن، ۱۹۱۵-۱۹۷۳م Watts, Alan Wilson

دائو شیوه آبگونه/ نویسنده آلن واتس؛ مترجم مجید آصفی - -

تهران: کلام شیدا ۱۳۸۴.

ISBN : ۹۶۴-۸۴۴۷-۱۴-۴

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا

عنوان اصلی: Tao : the watercourse way C ۱۹۷۶

۱. تائوئیسم. ۲. خط چینی. الف. آصفی، مجید، مترجم.

ب. عنوان.

۲۹۹/۵۱۴

BL۱۹۲۰/۲۵۲

کتابخانه ملی ایران ۸۴-۲۲۹۰م

۱۳۸۴



نام کتاب: دائو شیوه آبگونه

نویسنده: آلن واتس

مترجم: مجید آصفی

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول- تابستان ۱۳۸۴

ناشر: کلام شیدا

۷۷۱۹۸۲۸-۷۷۰۲۹۷۴- ۷۷۱۰۵۷۵

فهرست

۶	 سخن ناشر
۷	 مقدمه مترجم
۸	 دیباچه توسط ال چونگ - لیانگ هوانگ
۲۰	 دائو شیوه آبگونه
۲۰	 کتابشناسی
۳۲	 ۱- زبان نوشتاری چینی
۴۹	 ۲- قطبیت بین و یانگ
۶۹	 ۳- دائو
۹۰	 ۴- وو - وی
۱۱۸	 ۵- فضیلت - ت
۱۳۹	 باز هم آغازی دیگر از ال چونگ - لیانگ هوانگ

((به نام آنکه جان را فکرت آموخت))

سخن ناشر:

به هر جا بنگری آسمان حقیقت همان رنگ است،
چه فلسفه شرق را به کاری چه غرب،
حقیقت همچنان ساده است و بی تکلف،
چون در عالم نیستی، جهت‌هایی جهتند و رنگ‌هایی رنگ.
اما گاه درک این سادگی، مشکل می‌نماید چرا که عادت کرده‌ایم که
دوگانه بگیریم چون جهان مادی مان جهان تضادهاست. تا وقتی که زیبایی
را زیبا بدانیم زشتی نیز وجود خواهد داشت، تا وقتی که خوبی را خوب
بدانیم، بدی نیز وجود خواهد داشت. اما آنها دو روی یک سکه‌اند و
هیچگاه یکی بر دیگری مسلط نخواهد شد.
فرقی میان بودن و نبودن نیست.
آیا زمانی فرا خواهد رسید که هوشیاری مان با آنچه هست، بیامیزد
نه با نتیجه‌ای که از قبل متصور شده‌ایم؟

رضا و آرزو

مقدمه مترجم

واتس یکی از بی‌تکلف‌ترین و موثرترین فیلسوفان زمان ماست. او بیش از یک دو جین کتاب درباره‌ی مقایسه فلسفه و مذهب به چاپ رسانده و در ایالات متحده به عنوان یک معلم و سخنران خوب شناخته شده است. او متخصص تفسیر تفکر شرقی به غربی، به ویژه آن گونه از تفکر بودیسم، که به نام «ذن» شناخته می‌شود، بود. وی در آخرین کتاب خود - دائو شیوه آنگونه - توجه خود را معطوف به فلسفه چینی دائو نموده و با این تفکر آنگونه برخورد می‌کند که در کتاب کلاسیکی به نام «راه ذن» یا «ذن بودیسم» برخورد کرده بود.

آلن واتس متولد انگلستان است و در سال ۱۹۳۸ به آمریکا رفته و نخست سردبیر روزنامه و بعد مسؤول و استاد کالج شد. او در دانشگاه‌های کمبریج^۱، کرنل^۲ و هاوایی^۳ سخنران میهمان بوده و مدتی هم در دانشگاه نرت وسترن^۴ مشاور مذهبی بود. او همچنین برای انجمن روانی آمریکا، انیستیتوی یونک در زوریخ و نیز کارکنان پزشکی بیمارستانهای آمریکا صحبت کرده است. او سپس به سمت رئیس آکادمی آمریکائی مطالعات آسیائی در سانفرانسیسکو انتخاب شد. وی در سال ۱۹۷۳ فوت کرد...

دیباچه از ال چونگ-لیانگ هوانگ

آخرین صبحی که من نزد آلن واتس بودم، او وقت خود را در کتابخانه کوهستانی‌اش که مشرف بر جنگلی خلنگ زار بود، با نوشیدن چای و نواختن فلوت و زخمه زدن به سیمهای گیتار ژاپنی‌اش در میان «اوکالپتوس‌ها» می‌گذراند. درست یک هفته بود که ما با یکدیگر در انیستیتو اسالن^۱ و بیگ سور^۲ و هر از گاهی هم در قایق تفریحی^۳ مربوط به انجمن تطبیقی فلسفه در سائو مالتو^۴ تدریس می‌کردیم. من با تحقیق بر روی کتابش به او کمک می‌کردم و او هم اخیراً خواندن دست نوشته من به نام «ببر را در آغوش بگیر و به کوهستان بازگرد» را تمام کرده بود. ما کف کتابخانه، نشسته بودیم و یادداشت‌ها را مقایسه می‌کردیم و می‌خندیدیم. به ناگاه آلن روی دو پای خود جست و با حرارت و شادی به نوعی از رقص «تای چی»^۵ بدیع پرداخته و فریاد می‌زد: «آهان!!! تای چی همان دائوست، «وو وی» و «تره-یان» همچون آب است، همچون باد و بر آب رفتن و سُریدن است، همچون رقصیدن با دستهایت، با سرت، با ستون فقرات، با رانهایت، با زانوانت، با قلمت و با صدایت است... ها ها هه ها... لا لا لا لا... آه آه آه...»

Big sur -۲

Esalen -۱

Sausalito -۴

Ferry boat -۳

Tai chi -۵

آنگاه به زیبایی و موقرانه به روی صندلی پشت میز سُرید، کاغذی را درون ماشین تحریر نهاد و در حالی که پیوسته آواز می‌خواند، شروع به رقصیدن با انگشتانش نمود. او در حال نوشتن مقدمه‌ای برای کتاب من بود، او توصیفی زیبا درباره جوهره‌ی نای‌چی تنظیم کرده بود. این احتمالاً یکی از آخرین نوشته‌های واقعی او پیش از سفر پر حرارت اروپایی‌اش بود که او را از پشت میز و شیوه‌های بدیع خود انگیزته و نوشتن پر از شادی‌اش دور ساخت.

آلن علاقه داشت بگذارد کتاب درباره دانیسم خودش نوشته شود. او در مقام یک طلبه و دانشجو می‌دانست در حال تهیه کردن یکی دیگر از آن مقاله‌های مشهور و متنوعش درباره روابط و ملاقات شرق و غرب است. اما همچنین در مقام یک مرد دانو دریافته بود که ضروری است، کنترل بر آن را از جنبه ذهنی و عقلانی رها کند، چرا که مطلب، خودش را به روشنی اظهار می‌دارد: «دائویی که بتوان از آن سخن گفت دائوی ابدی نیست.»

پس از سالها نوشتن زیبای آنچه نا نوشتنی است، آلن واتس سرانجام به خلوت گام نهاد و اجازه داد نوشتن‌اش خود به خود اتفاق بیفتد. آنگاه برای اظهار عقیده به سوی من آمد. او مایل بود از طریق نای‌چی کاملاً در جسم و ذهن یا حرکت دانو هماهنگ شود. آلن از انرژی نویافته خود بهره‌مند گشته بود. او پنج بخش نخستین را با حس عمیقی از اکتشاف، روشنی و بصیرت خلاق به تحریر درآورد. همه ما که در پیشبرد این کتاب سهیم بودیم، احساسی مطمئن داشتیم که این اثر بهترین کار او و یقیناً زنده‌ترین و مفیدترین آنهاست. احساس ما در انتظار به پایان رسیدن کار او نماند.

از همان آغاز، من از این که به او کمک می‌کردم احساس مباهات و سرور داشتم. آلن به روش و شیوه‌ای که من متن اصلی چینی را می‌خواندم، علاقه خاصی داشت. ما هر دو از این که مسیرهای مشکلی را که مملو از ابهامات و تفسیرهای احتمالی بود

کشف رمز می کردیم، بسیار هیجان زده می شدیم. ما تمامی ترجمه ها، بحث ها، تلخیص ها و رویه ها را مطالعه کرده، آنگاه از نو شروع می کردیم و برای ترجمه های فی البداهه که رضایت ما را در پی داشته باشد، از نو تلاش می کردیم.

آلن کمکی بود برای من که نسبت به فقدان فصاحت در زبان انگلیسی احساس راحتی کنم. او غالباً به من می گفت که انگلیسی - چینی دست و پا شکسته من، فلسفه چینی را با روشنی و وضوح بیشتری انتقال می دهد، من نباید تلاش جدی و سختی برای اصلاح آن نمایم. به عنوان یک تیم آموزشی ما یکدیگر را تکمیل می کردیم. ما یک ترکیب ایده آل برای کمک به انسانهایی بودیم که مایل بودند آنچه می اندیشند و می دانند عملاً تجربه کنند، این که آنها را هدایت کنیم که از ذهنهایشان بیرون آمده به درون بدنهایشان بروند و آنگاه دگر باره به درون هستی ذهن - بدنشان بازگردند. سرانجام آلن از من خواست کتابی تماماً با قلم خطاطی به رشته تحریر در آورم، ما توافق کردیم که یک قلم خوش چرخش^۱ و از نوع علفی آن، می تواند خطوط شکسته را به یکدیگر ربط داده و شیوهی آگونهی دائو را با وضوح هر چه تمام تر نمایش دهد.

پس از این که آلن فصل «فضیلت - ت» را به پایان رساند، با درخششی در چشمانش گفت: «من اکنون خود و خوانندگانم را در تحقیق و فهم مطلب مجاب کرده ام، مابقی این کتاب بازی و شگفتی خواهد بود!».

آلن امیدوار بود دائو را به خوانندگانش به عنوان راهی که او در زندگی خود هر روز بدان عمل کرده و آن را تجربه کرده، ارائه دهد. دیدگاه های بسیاری در زندگی آلن گشوده شده بود. او دگر باره چنان کودکی گردیده بود که هم می خواست و هم قادر بود دوره های جدیدی را شروع کرده، انرژی های دوباره نوشونده را دنبال کند.

در طول آخرین سمینارمان با یکدیگر در اسالن و پس از خاتمه یکی از جلسات بعد از ظهر، هنگامی که روحی بلند پرواز، همگان را به رقص و خنده و پیچ و تاب

خوردن بر روی چمن زار واداشت، من و آئن در حالیکه بازوانمان را به یکدیگر حلقه کرده و دست‌هایمان را در امتداد ستون فقرات یکدیگر سرانده بودیم، با احساسی فراوان و پر تظاهر، شروع به قدم زدن در پشت‌خانه کردیم، آئن به سوی من برگشت و شروع به صحبت کرد، او می‌رفت که با فصاحت معمولش درباره هفته موفقیت آمیزی که با یکدیگر داشتیم، مرا متأثر سازد. به دنبال یک توقف ناگهانی در میان گفتار او متوجه شدم، هاله‌ای از سبکی و تابش در اطراف او هویدا گردیده است. آئن برای بیان احساس و شیوه‌های خودش شیوه‌ای متفاوت کشف کرده بود: «یاه...ها...هر.....ها! هو.... لا چا اوم‌ها... دگ دگ ت ت ت... تاد تاتا تا... هات ت ها هوم.. ت ت ت...» ما همچنان که تند و ناشمرده صحبت می‌کردیم، تمام راه را تا بالای تپه رقصیدیم. هر کس در اطراف ما بود می‌فهمید ما چه می‌گوییم. آئن همچنین می‌دانست که هرگز در هیچ یک از کتابهایش، بدین فصاحت آن را بیان نکرده است.

در مراسم یادبود آئن واتس در سان فرانسیسکو و در تالار هنرهای زیبا، یکی از شنوندگان همسر واتس را خطاب قرار داده و سؤال کرد: «زیستن با آئن چگونه بود؟» پاسخ او این بود: «هرگز کسل‌کننده نبود». او مردی بود سرشار از سرور و شگفتی و شگفت‌آورترین آنها شانزدهم نوامبر سال گذشته بود. در آن آخرین غروب زندگی‌اش، او با، بادکنک‌ها بازی می‌کرد. او بی‌وزنی و احساس شناور بودن را توصیف کرد و گفت: «شبیه روح است که بدن مرا ترک می‌کند.»

شب هنگام او به سفری تازه در وادی روح رفته، بر باد سوار شده و با شادی می‌خندید. او ما و زندگان را پشت سر نهاد و فقدان او برای تحسین‌کنندگان در قید حیاتش، سخت دردناک است. او همچنین صفحاتی خالی از کتابی را که درباره دائو شروع کرده بود از خود به جای گذاشت که برای طرح دو فصل اضافی تحت عنوان «بازی و شگفتی‌ها» پیشنهاد کرده بود. بسیاری از ما به همراه کسی که این برنامه را

مطرح ساخت و یا کسی که در خلال سمینارهای تابستانی درباره داثوئیس، همان هنگام که شیوه ی آبگونه در حال شکل گرفتن بود او را ملاقات کردیم، می دانستیم دو بخشی که آلن علاقه مند بود به کتاب بیفزاید، بیانی بود از این که چگونه خرد و کهن بی زمان چینی، می تواند داروئی برای بیماریهای غرب باشد. با این همه به گونه ای معماوار، آن را نباید داروئی پنداشت که از روی عقل همچون قرصی بلعیده می شود، بلکه به گونه ای سرور آمیز به تمامی زیست ما تزریق گشته، آنگاه زندگی فردی ما را دگرگون کرده و لاجرم از این رهگذر، اجتماع ما نیز دگرگون می شود.

الیزا گیدلو دوست و همسایه قدیمی و صمیمی آلن واتس غالباً در این زمینه با من گفتگو می کرد. او گفتگوی ما را با نوشتن مطالب زیر تأیید نمود:

« دیدگاه او چنین بود که تکنولوژی انسان امروز، در تلاشش جهت دستیابی به کنترل مطلق طبیعت - از هنگامی که به جدا دیدن خودش از طبیعت گرایش پیدا کرد - و تمامی چیزهایی که مورد استفاده جامعه بشری است، درون تله ای اسیر شده که خودش آن را به وجود آورده است. هر کنترلی نیازمند کنترل بیشتری است، تا این که کنترل کننده خودش گرفتار شود. آلن شیفته اشاره کردن به نصایح لائوتزو به امپراطوران بود: بر کشوری پهناور چنان حکومت کنید که گوئی ماهی کوچکی را طبخ می کنید؛ به سبکی، اما باید درک کرد که آلن، شیوه ی آبگونه در امور بشری را به مثابه طریق زندگی سست، بدون مسئولیت و بی حال نمی دید. جریان آب صرفاً به سوی پائین تپه در حرکت نیست. آب ها و تمامی رطوبت ها، از روی زمین، نهرها، رودخانه ها و اقیانوس ها به جانب بالا تبخیر می شوند. (نفسی به بیرون) و سپس (نفسی به درون) بیانگر زمانی است که رطوبت ها به شکل شبنم و باران به پائین می آیند، یک چرخه با شکوه، یک تعادل زیستی، هیچ چیزی هیچ چیز دیگری را کنترل نمی کند، بدون رئیس، با اینهمه همه چیز آن گونه که باید، روی می دهد، همین !

این که آئن در بخش های نهائی کتاب خود، چگونه می خواست بصیرت خودش را با نیازمندی غرب به ادراک و زیستی به شیوه دائو پیوند زند، فقط می تواند حدس زده شود. آنچه ما می دانیم این است که شیوه دائو چنان او را تغییر داد که او اجازه داد این تفکر در هستی اش نفوذ کند. او معتقد بود که یک جذبه گسترش یابنده از خرد کامل دائو نیستی می تواند غرب را دگرگون سازد. این کتاب سهم او برای مشارکت در این فرآیند بود.»

بنابر این هنگامی که تمامی انگشتها برای پذیرش تکمیل این کتاب به سوی من نشانه رفته است، تشخیص من این است که من نباید سعی کنم از آئن تقلید کرده و یا به اعماق ذهن او راه یابم، بلکه سعی کنم بر مبنای شناخت خود از او نشان دهم که او به کجا وارد شده بود. تفکرات و اندیشه های نخستین من احساساتی و سرشار از عواطف بودند. شروع به بازسازی و احیاء خاطراتم از آئن واتس نمودم. می خواستم با خوانندگان در تمامیت انسانی آئن سهیم باشم، نه فقط در کلمات و تراوشات فکری او. من درباره اولین ملاقاتمان که در ساحل سانتاباربارا با یکدیگر رقصیدیم، چیزهایی نوشتم و نیز درباره صرف نخستین غذای شرقی مان، که در خلال آن آئن بیش از من ژاپنی صحبت کرد. درباره رویدادهای مهیجی در سمینارهای مشترکمان، که آئن به روشنی تمام طبیعت دائو را در مقام یک معلم توضیح داد مطالبی نوشته ام.

یکی از مراسم شب سال نو را به خاطر می آورم که ما به یک طبال کور الهام دادیم که ریتم خط نویسی ما را بنوازد، یعنی گفتگوی خطاطی را. این که چگونه هر کس از حرکات چلپ و چلوپ و ترشح قلم های جوهری ما، برداشتی کرده و رقصی خود انگیزخته را با پیچ و تاب های قلم جسم خود، آغاز می کند. بسیار جالب است زمانی دیگر که من و آئن یک دختر کور را به وسیله لمس موهای او به درون ذهن هایمان هدایت کردیم، او توانست به تدریج از طریق بینش درونی اش ببیند و احساس کند. من

مراسمی اجرا کردم که ما آن را بازی کردیم، وصلت های هدایت شده از میان اعمال سخت به درون روح حقیقی عشق و وحدت. یک Chanoyu^۱ فی البداهه و یا مراسم رسمی چای، همراه با تجهیزات نادرست، هنوز به شیوه محترمانه انجام شده و مشاهده می شود.

آلن واتس یک بازیگر فلسفی بود. او خود را چنان می شناخت که بزرگترین دل مشغولی او، ایجاد بهره مندی و خوشی برای خود و شنوندگانش بود. او برای نو کردن و تعالی بخشیدن به حوزه های بازیگری سرور آمیز در فرآیند رشد و تکامل طبیعی، سختی های متداول ادبی و فرهنگستانی را، به موازات آموزش مسؤلانه به سادگی بر طرف می کرد.

اما تمامی این یادآوری ها، هنوز هم تفکرانی مربوط به گذشته است. پرسش این است که در حال حاضر بر آلن چه می گذرد؟ ماهیت بازی و شگفتی های جاری و در گذر آلن، چیست؟

در شب سال نو ۴-۱۹۷۳ در خلال سفر روحی^۲ چهل و نه روزه آلن و فقط چند روز پیش از پنجاه و هشتمین سال تولد او، من با رویایی نامتعارف درباره کنار هم چیدن زمان، فضا و مردم روبرو شدم. مکان رویا چین بود، فکر می کنم در خلال یک جلسه سرود خوانی با راهب ها برای باردوی پدرم بود. سپس مکان رویا تبدیل به کتابخانه مدور آلن شد که او خودش صاحب تشریفات بوده و با صدای پدر من به زبان چینی صحبت می کرد. من در حال نواختن فلوت بودم، لیکن صوتی که تولید می شد، متعلق به زنگی بود که با ضربه های باسمه چوبی^۳ آمیخته شده بود. سپس آلن در درون پدرم شروع به استحاله کرد و بعد مبادرت به صحبتی غیر قابل درک نمود که با اینهمه زبانی کامل، روشن و فهمیدنی بود. در اثر پیشرفت و ترقی، صدای انعکاس یافته در جهان، به تدریج تبدیل به صدای فلوت می شود که من در حال نواختن آن هستم. این را از

۱- رفصی مقدس

۲- Brood journey: مفهومی چینی - تبتی از مراحل واسطه ای میان مرگ و تولد دوباره.

۳- Woodblock

لب‌های او خواندم، به تاریکی تهی و متحرک میان لب‌هایش که همراه بارنگ‌ها و نورها درون حفره‌ای می‌چرخید و صدائی را ایجاد می‌کردند و من مات و مبهوت مانده بودم. آنگاه عمیق و عمیق‌تر به درون آرامش و سکون صدای ماندگار شده‌ی فلوتی از نی^۱ فروزفتم. از رویا به در آمدم، نه می‌دانستم کیستم، نه می‌دانستم کجا هستم و نه این که چه زمانی است. مطلب دیگر این که من در حال پرواز در آسمان بودم یا درون هواپیما بودم که در نیمروز سال نو به کتابخانه آئن وارد شدم. برای نخستین بار پس از درگذشت او در ماه نوامبر، احساس کردم به طور حقیقی به او نزدیک هستم. پیش از آن که خاکستر آئن در محراب قرار گیرد، من بر کف اتاق نشسته و صدای فلوت بامبوی را بر فراز دره و تپه‌ها گسیل داشتم.

روزی پاک و زیبا بود. سپس، کفشهای کوهنوردی را پوشیده، شالی را بر روی شانه‌هایم انداخته، چوبدستی پیاده روی تبتی خانم آئن را به دست گرفته و قدم در راه باریکی گذاشتم که به اعماق جنگل می‌رفت. صدای بامبوی در درون من را به سوی آئن برد، تمامی چیزهایی که چیزی به جز روح - بدن همیشگی نیستند. در بازگشت از همین مسیر، درست پیش از آن که به قله برسیم، پیش پای من یک گل ارکیده در منظر شکوفه‌ای کامل شکفته شد. من از ارکیده پرسیدم: «دائو هر روزه چیست؟» ارکیده‌ی لن^۲ نام - دومین سیلاب نام چینی آئن - پاسخ داد: «حقیقتاً چیز خاصی نیست.»

ما هرگز نشینده ایم طبیعت برای طبیعی بودنش لاف زده و آب درباره تکنیک جاری بودنش سخنرانی کند. بنابراین به کار بردن علم معانی برای چیزهایی که نیازی بدان ندارند، اتلاف و هدر دادن وقت و انرژی است، انسان - دائو^۳ همچون ماهی که در آب زندگی می‌کند، در دائو زیست می‌کند. اگر تلاش کنیم به ماهی بیاموزیم که آب از جنبه فیزیکی از دو بخش ترکیب شده که یکی اکسیژن است و دیگری هیدروژن، ماهی به این بی مغزی ما خواهد خندید.

Bamboo - ۱

LAN - ۲

۳- منظور انسان هماهنگ با دائو است.

در خلال ماه‌های گذشته، پس از تلاش و تقلایی که برای پر کردن صفحات خالی این کتاب و خاتمه دادن به جریان ریزش تلاش‌هایم به درون سطل آشغال داشتم، یک روز صبح در سمناری در شیکاگو مطلب به ذهنم بازگشت، آلن بر خلاف معمول خسته بود و کمی احساس مستی می‌کرد، زیرا یک پرسش فراذهنی عظیم تر از زندگی یش روی او نهاده شده بود. لحظات بسیاری سپری شد. در خلال آن اوقات، دو نفر از ما که صبح و شب گذشته با او بودند، به یقین می‌دانستند آلن می‌خواهد چرت کوتاهی بزند، در حالی که دیگران دیده بودند و بنابراین متوقع بودند که او در مراقبه ای عمیق بوده و درباره آن پرسش می‌اندیشد. سرانجام هنگامی که او برگشت و متوجه شد که پرسش را به کل فراموش کرده است، بازیرکی و فصاحت هر چه تمام تر، ترتیبی داد تا ما در برابر این پاسخ حتی فراذهنی تر و بزرگتر از بزرگترین زندگی خیره و متحیر شویم. من هم اکنون می‌توانم صدای خنده آلن را بشنوم. هرگاه خود را اسیر افکارم می‌یافتم، به سوی او رو می‌کردم و در تمام گفتگوهای روحانی مان، پاسخ‌های آلن، ساده و پیوسته بود. «ها ها ها ها ها هو هو هو، ها ها ها ها ها هو هو هو...» حال بیایید، همه انسان‌های دائو، به همراه یکدیگر بخندیم، زیرا بنابر گفته لائوتزو: «گر خنده ای نمی‌بود، دائو آن چیزی که می‌باید باشد، نبود»

ال چونگ - لیانگ هوانگ

مقدمه

بعضی از فیلسوفهای چینی، احتمالاً در قرون چهارم و پنجم، در نوشته هایشان نظریه ها و شیوه هایی از زیست را توصیف کرده اند که به نام دائوئیسم شناخته می شود. شیوه و طریق همکاری بشر با راه و روش جهان طبیعی که اصول آن را در الگوهای جاری آب، گاز و آتش کشف کرده ایم. این طرحها و الگوها در آینده در سنگ ها و چوب ها حک و نگهداری شده و سپس در قالب فرم های متنوع هنر بشری وارد شدند. آنچه آنها بیان داشته اند برای دوران ما انسان ها دارای اهمیت به سزائی است. در این دوران که + قرن بیستم است ما درک کرده ایم که تلاش هایمان برای حکمرانی بر طبیعت به وسیله نیروهای تکنولوژیکی و سر و صورت دادن به آن ممکن است مصیبت آمیزترین نتایج را در بر داشته باشد.

من شک دارم که بتوانیم بیانی دقیقاً علمی و عینی از چبود و ماهیت ذهن آن فیلسوف ها ارائه دهیم، زیرا آنها از جنبه زمانی از ما بسیار دور بوده، تاریخ همچون

۱- در نظر داشته باشید که من از شیوه ساده سازی تاریخ ها توسط جوزف نیدهام پیروی می کنم که نشانه های منها (-) و بعلاوه (+) را جایگزین پیش از میلاد (B.C) و بعد از میلاد (A.D) نموده است. این روش به گونه ای عاری از ذوق و بی تناسب بوده و در سطح بین المللی بعد از نخستین توقف ها برای انگلیسی (پیش از مسیح) و دومین آن برای anon domino (the year of our lord) Latin درک نکردنی است. اما باید متذکر شوم که نه اصطلاح B.C و نه A.D هیچکدام در فهرست اختصارات و نشانه های فرهنگ لغت دانشگاه آکسفورد ثبت نشده است (۱۹۵۵).

پژواک اصوات و ردپای آب همواره رو به زوال می‌رود. معانی روشن و واضح زبان چینی آن روزها را به سختی می‌توان اثبات نمود و اگر چه من قدر دان بوده و سعی در متابعت از روش‌های تحقیق را دارم، لیکن علاقه واقعی من در راستای درک چبود و چگونگی این اصوات دور این است که دریابم معنای فلسفی آنها برای من و نیز در موقعیت تاریخی ما چیست؟ به زبان دیگر، تلاش برای یافتن آنچه در زمان‌های گذشته روی داده و نیز خوب یاد گرفتن جزئیات علم لغت ارزشمند است، اما بعد چه؟

برای این که بتوانیم گذشته را به خوبی ثبت کنیم باید آن را در بستر اکنون به کار بریم و این امر اشتیاق اصلی من در نوشتن این کتاب است. من قصد دارم اصول و موازین نوشته‌های کسانی چون لائوتزو، چوانگ تزو و لیه تزو را در قالب واژه‌ها و نظریات امروز خودمان ترجمه و تفسیر کنم. در حالی که ارائه ترجمه‌ای دقیق و مبتنی بر متون اصلی در حد امکان، یعنی بدون تأویل و تفسیرهایی غیر ضروری و استادکاری‌های شاعرانه، منوط به پیروی از اصول استاد ترجمه آرتور والی^۱ با حداقل فروگذاری و اغماض در کلام است.

این کاملاً روشن خواهد بود که من شدیداً مدیون کارها و متدهای جوزف نیدهام^۲ هستم، به ویژه مدیون همکاران او در دانشگاه کمبریج برای تهیه و ارائه فرهنگ علم و تمدن در چین و اگر چه من این کار را در حکم وحی منزل نمی‌نگرم، اما برای من، این طرح نمایشی یکی از باشکوه‌ترین اقدامات متهورانه تاریخی این قرن به شمار می‌رود. جوزف نیدهام در بیان شیوه‌های تحقیقی^۳ مستند که همچون یک رمان قابل خواندن دارای مهارت و استادی است و درک من از دانو هم از طریق کارهای او و هم گفتگوهای شخصی اش روشنی گسترده‌ای یافته است. او همچنین دریافته است که نوشتن تاریخ و فلسفه، همچون یک تحقیق علمی و تعهدی اجتماعی است، از این رو کار او به هر شکل بیشتر یک هم‌آوایی هدایت شده است تا یک عمل فردی. من فکر می‌کنم

Arthur Waley - ۱

Joseph Needham - ۲

Scholarship - ۳

متأسفانه، به ویژه در آمریکا، چین‌شناسان گرایش به فتنه‌جویی و خرده‌گیری بیش از حد نسبت به کارهای یکدیگر دارند. از سوی دیگر، نیدهام بدون صرف نظر کردن از درستی و صداقتش همواره با گذشت و بخشنده بود و من سعی می‌کنم به دلایلی چند نشان دهم چگونه اصول و موازین دانش از جنبه معاشرت‌پذیری با فردگرایی، نظم خودانگیخته و وحدت با این جوراجوری، منطبق است.

مختصر این که، من تلاش نمی‌کنم یک قطب شایع و متداول و از دیدگاه آماری، دقیق و صحیح را که می‌گوید، مردم چین چه می‌کردند و یا اکنون چه می‌کنند را هدایت کرده تا به این گمان برسم که شیوه زندگی دانوئیستی از زندگی چینیان چنان است. تحقیق‌های دقیق و وسواسی درباره فرهنگ انسان‌شناسی مزایای خود را داراست، اما من بیشتر مایلم چگونگی انعکاس این نوشته‌های کهن را در غربال ذهن خود بیابم؛ که البته با معیارهای فرهنگ غربی هماهنگ شده است. هر چند که من به هیچ روی قصد ندارم اطلاعات توصیفی و دقیق را خوارشمارم - یعنی ادبیات و دانش را - چرا که من اساساً علاقه مند به روح هستم، اما در پی تجربه واقعی و احساس آن گونه رویکرد به حیات هستم که در متابعت و پیروی از دانوست.

آلن ویلسن واتس